

## فرهنگ در برابر فرهنگ

فرهنگ در برابر فرهنگ مفهوم مهندسی فرهنگی چند سالی است که در عرف سازمانی و ادبیات ژورنالیستی ما مطرح و رایج شده است.



فرهنگ در برابر فرهنگ مفهوم مهندسی فرهنگی چند سالی است که در عرف سازمانی و ادبیات ژورنالیستی ما مطرح و رایج شده است. با این حال هنوز ماهیت و معنای دقیق این مفهوم مشخص نیست و البته به خاطر همین ابهام است که به تدریج از کانون مباحث فرهنگی در حال خروج است.

بخشی از ابهام در تعیین ماهیت معنای مهندسی فرهنگی ناشی از اتخاذ رویکردهای اشتباه برای تعریف آن است. اتخاذ یک رویکرد اشتباه برای درک یک مفهوم و توسعه ی آن، نه تنها موجب سردرگمی نظری است بل که در مقام عمل نیز موجب ایجاد ابهام بیش تر و گام برداشتن در مسیرهای انحرافی خواهد بود. این حیرت عملی وقتی شدت می یابد که از ابتدا وظیفه ی تعیین مسیر با فعالان حوزه ی نظر باشد؛ یعنی اگر قرار بوده باشد عده ای از نظرورزان درباره ی نقشه ی عملی یک فعالیت به نظرورزی مشغول شوند و دور میزهای اتاق های فکر یا روی صندلی های همایش ها و یا مقر فرمان دهی قرارگاه ها گام به گام حرکت مجریان و مردان عمل را پیش بینی و تنظیم کنند. مشخص است که در این صورت هر اشتباه ظریفی در تفکر و هر سهو سخنی در بیان چه عواقب سختی در عمل خواهد داشت. از این منظر نه تنها در انتخاب زاویه های دید و رویکردهای نظر باید دقت به خرج داد بل که نسبت به گزینش واژه ها و چینش عبارات باید به جد حساس بود.

با نگاهی اجمالی به ادبیات تولیدشده پیرامون مهندسی فرهنگی، دست کم سه رویکرد را می توان از هم تشخیص داد. از این میان دو رویکرد اول بسیار رایج تر از سومی اند و چه بسا هر دو در اشتباه. این سه رویکرد اصلی را این چنین می توان تفکیک کرد: رویکرد لغت شناسانه به مهندسی فرهنگی، رویکرد استعاره ی به مهندسی فرهنگی و رویکرد کارکردی یا غایت شناسانه به مهندسی فرهنگی. قبل از بررسی رویکردهای مختلف به مهندسی فرهنگی باید به توضیح نکته ای دیگر بپردازیم. ما در این جا به دنبال آن نیستیم که مفهوم مهندسی فرهنگی را تفسیر کنیم. درواقع غرض اصلی این کوشش نظری این است که تا حد ممکن، رویکردهای مختلف و مواضع گوناگونی که در قبال مساله ی رابطه ی دولت و فرهنگ مطرح می شود را احصا کنیم. اما در این میان مفهوم مهندسی فرهنگی و ادبیات تولیدشده پیرامون آن را محمل مناسبی می دانیم تا به این رویکردها بپردازیم.

### 1. رویکرد لغت شناسانه به مهندسی فرهنگی

یکی از رایج ترین رویکردها در برخورد با مهندسی فرهنگی رویکرد لغت شناسانه است. در این رویکرد با یک نگاه شبه ادبیاتی، ترکیب و عبارت را به اجزای آن تجزیه می کنند و هر جزء را هم در حد ممکن به ریشه های آن احاله می دهند. محصول کار تعریفی است که در عمل به کار هیچ کسی نمی آید جز آن که در دایره المعارف ها و فرهنگ لغات ثبت شود. از این منظر است که برای تعریف &#171;مهندسی فرهنگی« ابتدا به سراغ تعریف &#171;مهندسی« و بعد تعریف &#171;فرهنگ« می روند. خود مهندسی هم که چون از ریشه ی هندسه است، با مفاهیمی نظیر اندازه گیری و دقت هم راه است. از سوی دیگر فرهنگ هم به تعریف، شامل ابعاد مختلف و جهات گوناگون است<sup>1</sup>. لذاست که تعریف مهندسی فرهنگی در این نگاه امری غریب و ناممکن می نماید؛ چطور می توان مفهومی نظیر فرهنگ را که خود منشأ ابهامات و اختلافات فراوان است با مفهومی که دایر بر دقت و تعین است هم راه کرد. در نتیجه ی همین رویکرد است که عده ای از سر مخالفت با مهندسی فرهنگی برمی آیند که مگر می شود فرهنگ را مهندسی کرد.

با همین منظر شبه ادبیاتی که از جست جوی تعاریف و تجزیه و تحلیل آن ها به طراحی الگوهایی برای تغییر واقعیت بیرونی دست می زند (یعنی نازل ترین شکل حرکت از ذهنیت به عینیت!)، مهندسی فرهنگی به پروژه ای بس بلندپروازانه تبدیل می شود. از آن جایی که طبق تعاریف، خصوصاً در رویکردهای مردم شناسانه و انسان شناسانه، فرهنگ، پشتوانه و مایه ی هر چیزی است، مهندسی فرهنگی تبدیل به مهندسی همه چیز می شود. همین جاست که یک نگاه نازل دیگر از یک تلقی شبه پارسونزی وارد ادبیات مهندسی فرهنگ می شود؛ جامعه از چهار نظام اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تشکیل شده است. پس مهندسی فرهنگی تبدیل می شود به بازمهندسی تمامی نظام های چهارگانه جامعه. چون نه تنها فرهنگ بر همه چیز تأثیر می گذارد، بل که همه چیز هم بر فرهنگ مؤثر است. لذا در رویکرد شبه ادبیاتی با چاشنی پارسونزی، مهندسی فرهنگی عملیاتی است که بر روی کاغذ چیزی شبیه جدول کلمات متقاطع است؛ هر ستون و ردیف و قطر در کنار هم معنایی جدید پیدا می کنند که از دل هر معنا عملیات جدیدی ایجاد می شود. بدیهی است که در ادامه، این روند چیزی شبیه یک معما خواهد بود که تا مدت ها ذهن نظریه پردازان آن را مشغول به خود می کند. به عنوان مثال به این عبارات توجه فرمایید:

&#171;...علم می تواند از زاویه ی اقتصادی نیز مهندسی شود. در &#171;مهندسی اقتصادی علم«، تأثیر علم بر اقتصاد جامعه و هم چنین تأثیر اقتصاد بر علم مورد توجه و محاسبه قرار می گیرد. ... چه این که &#171;مهندسی سیاسی علم« نیز امکان پذیر بل که لازم است. در این نوع مهندسی نیز تأثیر علم بر سیاست و سیاست بر علم مورد توجه خواهد بود. ... &#171;مهندسی محصولات«، &#171;مهندسی فناوری« و &#171;مهندسی توسعه ی جامعه« همه گی مرهون مهندسی علم می باشد. ... &#171;مهندسی جامعه«، چیستی و چه گونه گی ایجاد تغییرات دل خواه در جامعه - در حدود قابل تشخیص و کنترل - مشخص

می شود. اما مجدداً باید بر این نکته تأکید نمود که تشخیص و تحقق مهندسی جامعه به توان علمی کشور وابسته است و شرط لازم توانمندسازی علمی، مهندسی علم در کشور است. ...

ثمرات مهندسی علم منحصر به موارد پیش گفته نیست، اصلاح ساختاری، اصلاح مدیریتی، اصلاح آموزش و تربیت، به بود وضعیت خانواده و مواردی از این دست هر یک به تنهایی کافی است تا عزم های ملی را بر این مهم جزم نماید، اما اگر تأثیر مهندسی علم به سامان دهی محصول، تشخیص نظام فناوری و تعیین مسیر توسعه جامعه نیز منحصر باشد برای ضرورت یافتن اهتمام این مسأله کافی به نظر می رسد. ...

با توجه به ضرورت یافتن مهندسی علم از یک سو و فراگیری مهندسی علم بر مهندسی فرهنگی علم از سوی دیگر، قهراً ضرورت مهندسی فرهنگی علم نیز ثابت شده است. ... تاکنون ضرورت مهندسی فرهنگی علم به همان اندازه ثابت شده است که مهندسی سیاسی یا اقتصادی علم؛ خصوصیت مهندسی فرهنگی علم آن گاه قابل اثبات است که رابطه ی فرهنگ با علم از یک سو و رابطه ی فرهنگ با توسعه از سوی دیگر مشخص باشد.2»

171#&... فرض را بر این بگیریم که فرهنگ بعد اصلی تر جامعه نسبت به سیاست و اقتصاد است نتیجه در قدم بعد که وارد مهندسی می خواهیم بشویم چه می شود. آیا نتیجه این می شود که باید مهندسی سیاست و اقتصاد در درون مهندسی فرهنگی هضم شود؟ نه بل که همان گونه که باید در جامعه مهندسی فرهنگی شود باید عده ای هم در جامعه وجود داشته باشند که جامعه را مهندسی اقتصادی کنند، یک عده هم باید وجود داشته باشند که جامعه را مهندسی سیاسی کنند و این ها حتماً داخل دارند. ... یعنی عرصه ی سیاست، فرهنگ و اقتصاد مثل سه خودکار نیست که آن ها را کنار یک دیگر بگذاریم و بگوییم هر کدام متولی این هستند. ... بل که عرصه ای پهنار است که هر سه نوع مهندسی در آن ترکیب می شود به مهندسی جامع توسعه. بنابراین مهندسی فرهنگی نباید ما را از مهندسی سیاسی جامعه غافل کند. این شرحی که عرض شد زمینه ی یک نیاز بزرگ تر را ایجاد کرد و آن این که ما یک مهندسی جامع می خواهیم و در آن مهندسی جامع باید یک الگوی جامعی برای توسعه، تعالی و تکامل جامعه در اختیار داشته باشیم که در آن الگوی جامع هر سه مهندسی ابعاد جامعه هم دیده شده باشد.3»

رویکرد شبه ادبیاتی، در نازل ترین شکل انتزاع مفهوم از واقعیت، مفاهیم آماده ای از عرصه ی دانش و تفکر را به چنگ می گیرد، و در عملیاتی مونتازگونه در کنار هم می گذارد و از فرآیند ترکیب، به مفاهیم جدیدی می رسد که نه تنها در ذخیره ی دانش و تفکر هیچ جایی ندارد بل که اندک نسبتی هم با واقعیت بیرونی حاصل نکرده است؛ چون اساساً در فرآیند مفهوم پردازی واقعیت بیرونی مطمح نظر نبوده است و نظر هیچ تعهدی به واقعیت ندارد. اگر هم به رویکرد فوق مواردی از واقعیت بیرونی را به عنوان شاهد استخدام می کند، نه از سر تعهد علمی، بل که برای توجیه کارآمدی نظریه ی خود به سوی آن انگشت دراز کرده است. طنز ماجر این است که این بسته ی نظری گسسته از واقعیت و فاقد انسجام منطقی و بی ربط به ذخایر دانشی، محملی برای سیاست گذاران فراهم کرده است که مهم ترین اسناد قانونی را به پشتوانه ی آن تدوین کنند.

وقتی به جای واقعیت مقوله بندی شده در مفاهیم، مفاهیم بی ربط با واقعیت مبنای نظروری قرار گیرد، معماهایی جدیدی در گفت وگوها و مجادلات نظری شکل می گیرد که تا مدت ها خوراک جلسات کارشناسانه (!) را فراهم می آورد؛ از همین جهت است که مجموعه ی مباحثات مفصلی بر سر این شکل می گیرد که مهندسی &#171؛فرهنگی» با مهندسی &#171؛فرهنگ» چه تفاوتی دارد؛ و در پاسخ گفته می شود مهندسی فرهنگی همان مدیریت و بازمهندسی نظام های چهارگانه ی اجتماعی بر اساس فرهنگ است و مهندسی فرهنگ بازمهندسی و اصلاح فرهنگ! و در نتیجه مهندسی فرهنگ نسبت به مهندسی فرهنگی اولویت دارد! نمونه ی دیگر را می توانید در عبارت نقل شده ی بالا مشاهده فرمایید؛ برای مهندسی فرهنگی باید به مهندسی اقتصاد و سیاست هم توجه شود (چون اقتصاد و سیاست و فرهنگ همه به هم مربوط اند) و لذا به یک نیاز بزرگ تر می رسیم و آن هم مهندسی جامع توسعه! توجه می کنید که چه طور از دل نظروری معماهای جدیدی ایجاد می شود؟

فارغ از جنبه ی چیستانانی این رویکرد که بیش از یک دهه است ذهن مجریان و تصمیم گیران را به خود مشغول کرده، مشخص است که چه تقریر سوژکتیوی در پس آن نهفته است. نه تنها بازسازی تمامی نظامات اجتماعی وظیفه ی مهندسی فرهنگی است، بل که اصلاح میراثی که در پی قرن ها تغییر و تحول در ذهن و جان و رفتار و آداب و رسوم و مناسک و نمادها و نشانه های یک قوم ریشه دارد، بر عهده ی آن است؛ آن هم نه به دست اجتماعی عظیم از کارشناسان و کارگزاران، بل که مجموعه ای منحصر به یک کارگروه در یک نهاد اجرایی خاص.

البته این رویکرد اگر هیچ فایده ای نداشته باشد، دست کم تا مدتی، زمینه ای برای نظروری و سخن آوری فراهم می آورد! اعتقاد به این که توسعه صرفاً منحصر به فراهم آوردن امکانات اقتصادی نیست، ژست رسانه ای مناسب و نخبه پسندی به سخن ور می دهد. در واقع هسته ی مرکزی رویکرد لغت شناسانه به مهندسی فرهنگی همین ایده ی شبه فلسفی است: اساس همه چیز فرهنگ است! که با یک ملاحظه ی دیالکتیکی تبدیل می شود به همان گزاره ای که بالاتر ذکر شد: فرهنگ بر همه چیز مؤثر است و همه چیز هم بر فرهنگ تأثیر می گذارد. مبنای اساسی و تا حد زیادی غیرقابل ابطال این رویکرد همین ایده است و همین ابطال ناپذیری آن است که آن را به گزاره ای غیرعلمی و مبهم بدل می سازد. رویکرد لغت شناسانه ایده ی اولیه ی &#171؛فرهنگ» به مثابه ی خدا»4 را اخذ می کند و بنای خیالی خود را بر آن برمی سازد. در همین برساختن، مهندس (!) فرهنگی به متغیرهای گوناگون و بی شمار توجه می کند. هرچه متغیرها بیش تر، روابط پیچیده تر و هرچه روابط پیچیده تر، توصیف بنا مغلق تر و مبهم تر. حاصل این مغلق گوئی، گرچه چشم ها را خیره می کند5، اما چیزی عاید سیاست نویس و قانون گذار نمی کند؛ نتیجه تکرار مکرر بازی بی حاصل سخن وری و نظریرانی است؛ مقاله در مقاله، همایش در همایش، موضوع و زیر موضوع و ... .

احتمالاً مشخص شده است که رویکرد فوق تا چه حد فاقد چارچوب های اصیل علمی و دارای پیامدهای خطرناک عملی است. البته به

همین اندازه این رویکرد در بدنه ی اجرایی نفوذ کرده است و تا حدی در مهم ترین اسناد مربوط به پروژه ی مهندسی فرهنگی جای خود را باز کرده است.<sup>6</sup>

## 2. رویکرد استعاری به مهندسی فرهنگی

رویکرد استعاری به مهندسی فرهنگی می تواند از دو حیث متفاوت بررسی شود. حیث اول نگاه استعاری به کلیت مهندسی فرهنگی است و از حیث دوم برای قضاوت بر مهندسی فرهنگی، به استعاره از فرهنگ تأکید می شود.

### الف) استعاره از مهندسی فرهنگی

#### ۱.۲. مهندسی فرهنگی یعنی سامان دادن به سازمان های فرهنگی

یکی از مواضعی که در برابر مهندسی فرهنگی شکل گرفته است و تا حدودی هم قوت دارد، مهندسی فرهنگی را به مأموریتی برای سامان دادن به فعالیت های فرهنگی تفسیر می کند. از این جهت مهندسی فرهنگی تبدیل خواهد شد به ایجاد هم آهنگی میان دست گاه های مختلف در فعالیت فرهنگی، توجه دادن سازمان های فرهنگی به اقتضائات فعالیت در حوزه ی فرهنگ، رعایت دقت، انضباط، برنامه ریزی و دیگر شروط موفقیت در مدیریت فرهنگی توسط سازمان های فرهنگی و از این قبیل.

در واقع این رویکرد بر این فرض استوار است که آن چه باعث ناکامی فعالیت های فرهنگی سازمان های فرهنگی است، نه ذاتی سازمان فرهنگی بل که نتیجه ی ناشی گری و ندانم کاری مدیران آن ها است. به عبارتی در این رویکرد امکان مدیریت فرهنگی پذیرفته شده و بحث بر سر چه گونه گی تحقق آن از طریق به کارگرفتن روش های مناسب است. پس سطح بحث در این جا سطح روش شناسی فعالیت آن هم از نوع سازمانی و دولتی آن است.

171#&... آخرین نکته پاسخ شبهه ای است که مطرح می شود که شما وقتی می گوئید مهندسی فرهنگ واقعا فکر می کنید فرهنگ یک ملت دست شما است که می خواهید در داخل یک اتاق، فرهنگ جامعه را اصلاح کنید؟! جواب این است که واقعاً تعبیر مهندسی فرهنگ بیش تر تقسیم کار بین نهادهای فرهنگی حکومت است. ما فعلاً باید نهادهای فرهنگی حکومت را درست مهندسی کنیم. این وظیفه ی اول شورای عالی انقلاب فرهنگی است، آن وقت آثار آن در فرهنگ عمومی معلوم می شود.<sup>7</sup>

فارغ از این که این رویکرد هم چنان دچار کلی گویی ای از جنس رویکرد لغت شناسانه است - معلوم نمی کند تحت چه سازوکاری و با چه فرآیندی می توان فرهنگ را مدیریت کرد؟ اصلاً فرهنگ قابل مدیریت است؟ و منظور از مدیریت فرهنگی کدام است؟ - این رویکرد به یک تناقض عملی در پروژه ی مهندسی فرهنگی دامن می زند. اگر مهندسی فرهنگی یعنی اصلاح رویه های حاکم بر دست گاه های فرهنگی، دیگر چه نیازی به پروژه ای عظیم و کشوری، چه نیاز به 171#&؛ نقشه و دستورالعمل و 171#&؛ میز کار، و اساساً چه نیازی به شورای عالی انقلاب فرهنگی؟ هر دست گاه فرهنگی وظایف مشخص و مدون و مصوبی دارد که بالذات باید به آن ها، و به درستی عمل کند. نهادهای نظارتی نظیر مجلس شورای اسلامی هم وظیفه ی ذاتی دارند که بر این صحت انجام وظیفه نظارت کنند. با این حساب عملاً پروژه مهندسی فرهنگی از آن همه طمطراق و سروصدا تهی می شود و به یک اصلاح رویه ی ساده در روند اجرایی تقلیل می یابد. البته این رویکرد این حسن را دارد که با واقع بینی انتظار از پروژه مهندسی فرهنگی را کاهش می دهد. اما هم چنان گرفتار همان نگاه سوژکتیو باقی می ماند؛ دولت می تواند با اتخاذ سازوکارهایی فرهنگ را به سمت دل خواه هدایت کند.

#### ۲.۲. مهندسی فرهنگی یعنی تعیین چشم اندازهایی برای تغییر مسیر حرکت فرهنگ

یکی از تقریرات سوژکتیو از مهندسی اجتماعی و فرهنگی که در چند سال اخیر به شدت رواج یافته است و مراکز متنوع تحقیقاتی و پژوهش گران متعددی را به خود مشغول کرده است، رویکرد چشم اندازنویسی و نقشه اندیشی برای تمدن و جامعه و فرهنگ است. اساس این رویکرد را باید در آمال و آرمانی جست که نیروهای انقلاب اسلامی را شکل می داد؛ رهاشدن از سیطره ی تمدن غرب و ساختن تمدنی جدید. این آمال و آرمان تا همین اواخر به شکلی مبهم در اذهان نیروهای انقلابی و مذهبی غلبه و جولان داشت و موجب نزاع های مختلف سیاسی و اجتماعی می شد، که البته نزاع های مبارکی بود. درواقع همین انرژی متراکم شده بود که منشأ رویکردهای مختلف انتقادی به روند جاری مدیریت کشور می شد. رویکردهایی با خاست گاه های متنوع که یک ویژگی مشترک داشتند؛ سودای تجدید تمدن اسلامی.

اتفاق نامیمونی که این سال ها افتاد آن بود که زمینه ای فراهم شد تا همه ی آن آرمان ها و آمال - که در شکل مبهم و مجمل ا ش، محمل جریان های فکری و فرهنگی مهمی بود - به یک باره عینیت یابند؛ موجودیتی ذهنی که در حالت جنینی به سر می برد، قابله ای یافته بود که می خواست عینیتی سیاسی اجتماعی به آن بخشد. نتیجه مجموعه ای از اقدامات عملی شد در جهت تحقق برنامه هایی ناپخته و نارس؛ 171#&؛ علوم انسانی اسلامی، 171#&؛ تمدن نوین اسلامی، 171#&؛ شهر اخلاق، 171#&؛ حیات طیبه و ... .

در همین جهت مراکز متعددی مشغول به راهبردانیشی در حوزه های معظمی نظیر تمدن شدند. مجموعه ای از اسناد که حکم چشم اندازهای تاریخی داشتند؛ چشم اندازهایی که بعید است در فراسوی تاریخ هم امکان تحقق بیابند.

رویکرد اخیر به مهندسی فرهنگی از همین جا نشات می گیرد. فرهنگ به مثابه ی سیستمی حاکم بر سیستم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، باید به گونه ای مدیریت شود تا مناسب با چشم انداز تمدنی رشد کند. لذا خود فرهنگ برای تغییر نیاز به چشم انداز دارد؛ در افق چشم انداز با توجه به درهم کنش عناصر فرهنگ و اجزای نظام های اجتماعی، فرهنگ چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟

این سؤال اساسی رویکرد اخیر است. و این رویکرد مهم ترین رویکردی است که در نهاد مجری پروژه مهندسی فرهنگی در پیش گرفته شده است<sup>8</sup>. از این منظر، ابتدا باید برای فرهنگ و ویژگی های لازم آن چشم اندازی تهیه شود. در گام بعدی باید مسیر حرکت به آن چشم انداز ترسیم و تعیین گردد، یعنی نقشه ی راه باید تدوین شود، و چون تدوین نقشه کار پیچیده ای است و خود نیاز به معیارهای

ویژه ای دارد پس باید خود روند تهیه ی نقشه، یک نقشه ی راه نما داشته باشد. پس وظیفه ی اولای نهاد مجری پروژه ی مهندسی فرهنگی این می شود: تهیه نقشه ای برای فرآیند تدوین نقشه ای جهت تحقق یک نقشه!

این فرآیند متسلسل تدوین نقشه برای تدوین نقشه، چرا شکل می گیرد؟ دلیل اصلی را باید در نفوذ همان ایده ی نیمه فلسفی ای جست که با رویکرد شبه مدرن و شبه پارسونزی ترکیب شده است؛ فرهنگ بر همه چیز تأثیر می گذارد و همه چیز بر فرهنگ مؤثر است. مدافعان رویکرد چشم اندازنویسی به فراست دریافته اند که یا باید بنای خود را بر همین ایده برسانند یا اساساً پروژه ی مهندسی فرهنگی را انکار کنند. و برای برساختن این بنا دچار همان پیچیده اندیشی مفراطی شده اند که در رویکرد اول اشاره شد؛ تفاوت این است که این جا ایده ها تبدیل به اسناد اصلی نظام قانون گذاری شده است. سندی که می خواهد معیار شکل گیری حرکت و نضج همه چیز باشد، وقتی معتبر است که فرآیند تدوین آن هم معتبر باشد<sup>9</sup> و خود این اعتبار بخشی هم باید به نحوی اعتبار یابد. چرا؟ چون برای تغییر همه چیز، تأیید همگان نیاز خواهد بود. و همگان یعنی تمامی گروه های ذی نفوذ در نظام تصمیم گیر کشور. درغیراین صورت فرآیند مهندسی همه چیز تبدیل به یک پروژه ی دیکتاتوری خواهد شد. به بخش هایی از نظام نامه ی تدوین نقشه ی مهندسی فرهنگی کشور توجه کنید:

(تغییر همه چیز:)

ماده ی 12- نقشه ی مهندسی فرهنگی کشور:

&8226; سند راهبردی توسعه ی فرهنگ کشور است؛ مشتمل بر:

&8226; سند چشم انداز فرهنگی کشور

&8226; مختصات و ابعاد فرهنگی کشور و نظام های مربوط در وضعیت موجود

&8226; مختصات و ابعاد فرهنگی مورد انتظار کشور و نظام های مربوط در دوره ی زمانی معین

&8226; سیاست ها و راهبردهای کلان فرهنگی

&8226; بسته های کلان فرهنگی

&8226; مأموریت ها و تقسیم کار ملی و بخشی

&8226; نظام پایش و ارزیابی راهبردی فرهنگ کشور

(تأیید همه گان:)

ماده ی 16- مبانی نقشه ی مهندسی فرهنگی از منابع زیر استخراج می شود:

16-1. قرآن و سنت پیامبر(ص) و سیره ی معصومین(علیهم السلام)

16-2. فرهنگ و هویت اسلامی - ایرانی

16-3. ره نمودها و آثار حضرت امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری

16-4. قانون اساسی جمهوری اسلامی

16-5. اسناد بالادستی نظام در بخش فرهنگ اعم از سند چشم انداز جمهوری اسلامی ایران در افق 1404، سیاست های کلی فرهنگی

و مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی

ماده ی 24- نقشه ی مهندسی فرهنگی کشور در چارچوب رویکرد کلان و بنیادین خود، از سه رویکرد مهندسی فرهنگ، مهندسی

فرهنگی و مدیریت راهبردی فرهنگی به قرار زیر بهره می برد:

&8226; از مهندسی فرهنگ: در پایش، اصلاح و تعالی بخشی فرهنگ

&8226; از مهندسی فرهنگی: در اصلاح و بازطراحی نظام ها، ساختارها، قوانین و مقررات محصولات (نظام های سیاسی، اقتصادی،

اجتماعی و فرهنگی) متناسب با مبانی ارزشی و فرهنگ مهندسی شده

&8226; از مدیریت راهبردی: در هدایت و راهبری نظام فرهنگی کشور

ماده ی 66- نظام نامه ی تدوین نقشه ی مهندسی فرهنگی کشور ... به تصویب شورای مهندسی فرهنگی کشور رسید.

بخش های فوق را از آن رو ذکر نکردیم که تصویری کژ و هیولاگونه از مهندسی فرهنگی و مجریان آن ارایه دهیم. مجریان این پروژه

بارها متذکر شده اند که به دنبال سلب آزادی ها و ایجاد محدودیت ها نیستند، نگاهی شیء گونه و آگوست کنتی به فرهنگ ندارند و

به تنزل فرهنگ به سطح ماشین و پدیده های مکانیکی نمی اندیشند<sup>10</sup>. چالشی که این رویکرد با آن مواجه است بلندپروازی

نامعقول و غیرموجه آن است. بلندپروازی ای که گرچه خاست گاهی مبارک دارد اما فرجامی مبهم تصویر می کند. چندی پس از این،

توضیح خواهیم داد که این نگاه به مهندسی فرهنگی که در نسبت وثیقی با آرزوی توسعه و پیش رفت قرار دارد با چه چالش ها و

خطراتی مواجه است.

ویژگی مشترک هردو تلقی فوق و رویکرد لغت شناسانه در آن است که در هردو رویکرد اصرار عجیبی بر مفهوم سازی مهندسی فرهنگی

وجود دارد. در واقع در هر سه تلقی بنا بر این است که مهندسی فرهنگی، استعاره ای منسجم و دارای معنایی ملموس است و برای

آغاز برنامه ریزی های بیش تر، ابتدا باید ابعاد مفهومی آن را کاوید و مشخص کرد. همین نگاه مفهوم شناختی به مهندسی فرهنگی

است که واکنش هایی نظیر آن چه در ادامه خواهد آمد را برانگیخته است. دلیل این که این تلاش های نظری به سرانجامی مطلوب

نمی رسند آن است که فرآیند مفهوم پردازی را به درستی طی نمی کنند. فرآیند مفهوم پردازی فرآیندی دیالکتیکی است که از واقعیت

به نظریه و از نظریه به واقعیت در رفت و آمد است. لذا در فرآیند مفهوم پردازی تعهد به واقعیت نقش مهمی دارد. تعهد به واقعیت

نشانه ی صداقت نظریه پرداز و شاخصی است که سطح سوگیری نظریه را مشخص می سازد و اگر وجود نداشته باشد، نظریه در مقام

عمل به بن بست می رسد. مشکل تلقی های مذکور به مهندسی فرهنگی آن است که در فرآیند مفهوم پردازی بی آن که بخواهند

تعهد سیاسی را بر تعهد علمی، یا همان تعهد به واقعیت، غلبه داده اند. البته این تعهد سیاسی یک تعهد ایدئولوژیک نیست. چه اگر قرار بود فرآیند مفهوم پردازی از مسیر ایدئولوژی عبور کند، نقطه ی آغاز فرآیند، بحث درباره ی معنادار بودن استعاره ی مهندسی فرهنگی نبود، بل که از اقتضائات ایدئولوژی در حوزه ی فرهنگ شروع می شد. اقتضائات ایدئولوژی بحث هایی نظیر فلسفه ی حکومت دینی، وظیفه ی حکومت دینی در قبال مسأله ی عدالت و آزادی و سطح امکان اخلاقی حکومت در دخالت عقاید و رفتار رعایا است. اما در این تلقی ها چنان که دیدیم فرآیند مفهوم پردازی از خود مهندسی فرهنگی آغاز می شود. درواقع این فرآیند در این جا تلاشی است برای موجه نشان دادن مهندسی فرهنگی و نه بحث نظری علمی و صادقانه درباره ی رابطه ی دولت و فرهنگ. لذاست که ادعا می کنیم در این فرآیند تعهد سیاسی بر تعهد علمی غلبه دارد.

ب) فرهنگ در برابر مهندسی فرهنگی

گفتیم که نگاه فوق به مهندسی فرهنگی در راستای معنادار جلوه دادن آن، واکنش های مفهوم شناختی ای را برانگیخته است. این واکنش ها بر اساس یک تلقی خاص بر فرهنگ استوار شده است و بر اساس این تلقی، سخن گفتن از مهندسی فرهنگی بی معنا است و مهندسی فرهنگی درواقع مفهومی است تا حدودی محال. این که گفته می شود تا حدودی محال از آن رو است که فرهنگ در این تلقی نه کاملاً تحت کنترل ما است و نه ما کاملاً تحت کنترل فرهنگ هستیم.

171#&... اگر فرهنگ یک مجموعه نیست و روحی است که قبل از ما و در بیرون از ما وجود داشته است و وجود دارد، ما با آن چه می توانیم بکنیم و چرا از آن بحث می کنیم و احياناً درصدد تغییر و اصلاح آن برمی آئیم؟ فرهنگ در بیرون از ما قرار ندارد و حتا قایم به ما است اما یک سره در اختیار ما هم نیست. ما بی فرهنگ نیستیم هرچند که ممکن است فرهنگ در شرایطی مسموم و نیمه جان یا فرتوت و در حال زوال باشد. فرهنگ هم بی ما نیست. فرهنگ در زبان و هنر و دین و فلسفه آشکار می شود و این ها همه با وجود بشر تحقق و تعین پیدا می کنند. به عبارت دیگر اگر ما نبودیم فرهنگ هم معنی نداشت پس این فرهنگی که محیط بر ما است با ما و در زبان و علم و معرفت و عمل ما به دنیا آمده است. 11»

این نگاه فلسفی، که مهندسی فرهنگی و یا به عبارت دقیق تر مدیریت فرهنگ را ممتنع می شمرد و در بهترین حالت آن را به مدیریت بخش های کوچکی از آن تقلیل می دهد، گرچه از عمق نظری برخوردار است و برخلاف رویکردهای پیش گفته به واقعیت متعهد است، اما از آن جا که درگیر کش مکشی مفهوم شناختی با رویکردهای دیگر می شود، نمی تواند کارآ بیافتد. لذاست که این نگاه در بهترین حالت، بی آن که راه حلی عملی در برابر سیاست گذار قرار دهد، مخاطب را به تأمل بیش تر دعوت می کند.

تمامی رویکردهای فوق به نحوی اسیر معماهایی هستند که حل آن ها غیرممکن می نماید و این عجز نظری ناشی از نوعی اشتباه در انتخاب موضعی برای نظرانداختن به مهندسی فرهنگی است؛ اتخاذ رویکردهای مفهومی به استعاره ای که اساساً تجویزی است و نه توصیفی! به عبارتی استعاره ی مهندسی فرهنگی نه یک گزاره ی ناظر بر توصیف وضعیتی خاص بل که گزاره ای است برای ایجاد یک وضعیت یا اتخاذ یک روند اجرایی عملیاتی. لذا اتخاذ یک رویکرد مفهوم شناختی درواقع درافتادن در بازی بی حاصلی است که هیچ نتیجه ای دربرندارد؛ مجادله بر سر این که آیا فرهنگ مدیریت پذیر است یا نه؟ و ...

فرهنگ مفهومی اعتباری است که از انتزاع مجموع رفتارهای افراد شکل می گیرد. از این جهت از حیث فلسفی مسأله عینیت دادن به مفهومی که مابه ازای بیرونی آن دقیقاً معلوم نیست، محل تأمل است. لذا یک راه حل این است که یک بار برای همیشه از نزاع مربوط به مفهوم شناسی مهندسی فرهنگی فاصله بگیریم و توجه خود را به کارکردهایی که از فرهنگ انتظار داریم معطوف داریم. البته این سخن در بادی امر و در سطح تفکر انتزاعی مغلق و بی معنا می نماید. اما واقعیت آن است که با نگاهی به آن چه که در عرصه ی سیاست رخ می دهد می توان فهمید فرهنگ بی آن که هیچ تصویر روشنی برای ما داشته باشد کارکردهای فراوانی دارد. از این حیث سطح سخن گفتن درباره ی مهندسی فرهنگی از سطح تفکر و نظریه ی انتزاعی به سطح رویکردی انتقادی تنزل می یابد. پس از این سیر نزولی می توان پرسید نیت ما از طرح واره ی مهندسی فرهنگی چیست؟ این جاست که تلقی ای کارکردی از فرهنگ، در برابر تلقی ای انتزاعی از فرهنگ رخ می نماید. از این منظر راه برون رفت از چالش های پایان ناپذیر مهندسی فرهنگی بررسی آن به مثابه ی پروژه ای است که نتایج سیاسی و اجتماعی دربر دارد و نه نظریه ای برآمده از تفکر نظری و استدلالی.

پی نوشت ها:

1. برای نمونه ر.ک. پیروزمند، علی رضا (1389). مبانی و الگوی مهندسی فرهنگی. قم: دفتر فرهنگستان علوم اسلامی. 2. پیروزمند، علی رضا. &#171#مهندسی فرهنگی علم». پایگاه مجازی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم: . www.foeac.ir آبان 1389.
3. پیروزمند، علی رضا. &#171#مهندسی جامع توسعه ی سیاست، فرهنگ و اقتصاد». گفت وگو با روزنامه ی رسالت. شماره ی 6166، 1386/3/19.
4. این تعبیر را از خانم بهاره آورین وام گرفته ام. عنوان مقاله ای بود در یکی از نشریات دانش جویی دانش کده ی علوم اجتماعی دانش گاه تهران. متأسفانه نام نشریه را در خاطرم نمانده است.
5. کتاب &#171#مبانی و الگوی مهندسی فرهنگی» نوشته ی حجت الاسلام علی رضا پیروزمند در دوازده امین جشنواره ی پژوهش فرهنگی سال، کتاب شایسته ی تقدیر معرفی شده است. به نقل از: پایگاه مجازی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی www.foeac.ir اسفند 1389.
6. برای نمونه نگاهی بیاندارید به: &#171#نظام نامه ی تدوین نقشه ی مهندسی فرهنگی کشور» مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی. منتشره در آذر 1389.
7. رحیم پور ازغدی، حسن. &#171#مهندسی فرهنگی تقسیم کار بین نهادهای فرهنگی حکومت است». گزیده ی سخن رانی در اولین

همایش مهندسی فرهنگی. روزنامه ی کیهان. شماره ی 18751. 1385/12/10.

8. ر.ک.: &#171;نظام نامه ی تدوین نقشه ی مهندسی فرهنگی کشور». آقای فیروز رازنهان که مجری تدوین کننده ی اصلی این سند است مقاله ای دارد با عنوان &#171;مهندسی فرهنگی کشور: پیش شرط تحقق سند چشم انداز جمهوری اسلامی ایران»، مجله ی مهندسی فرهنگی، شماره ی 98، اردیبهشت و خرداد 1386. بررسی نظام نامه و مقاله ی مذکور از حوصله ی این مقاله خارج است. برای نمونه ای مناسب با نقدهای فوق به ذکر بخش هایی از مقاله می پردازیم:

&#171;... بهره گیری از استعاره ی مهندسی فرهنگی در نظام راهبردی فرهنگی کشور با هدف و تأکید بر زمینه سازی شناخت روندهای کلان فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سطح ملی، منطقه ای و جهانی از یک سو و بازخوانی سند چشم انداز کشور از سوی دیگر می باشد تا ضمن شناخت مختصات فرهنگی کشور و آگاهی از روند تغییر و تحولات فرهنگی، امکان رصد فرهنگی تحولات فرهنگی و تلاش برای هدایت و رهبری آن در راستای توسعه و تعالی مادی و معنوی جامعه فراهم شود.» &#171;...کارکرد اساسی مهندسی فرهنگی کشور، شناسایی و برقراری تناسب و تعادل اثربخش بین ارزش های ابزاری (نسبی و اقتضایی) و ارزش های جوهری (اصیل و مطلق) از طریق ایجاد یک پارچه گی و وحدت ساختاری و محتوایی در فرهنگ کشور می باشد. این فرآیند در چهار حوزه ی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی با محوریت نظام فرهنگی تحقق می یابد.»

&#171;... چشم انداز تصویری از آینده است که تصمیمات رهبران و مدیران را هدایت می کند. بدون تردید مهندسی فرهنگی کشور بدون وجود یک چشم انداز اثربخش و متناسب با واقعیت ها و ظرفیت های کشور ناممکن می باشد. به علاوه چشم انداز ماهیتاً ابزاری مدیریتی برای تغییرات راهبردی در سازمان یا کشور می باشد که با تصویر آینده مورد انتظار، روحی تازه در کالبد کارکنان سازمان، یا اعضای یک جامعه یا ملت می دمد.»

9. در مقدمه ی نظام نامه آمده است: &#171;... کمیسیون فرهنگی دبیرخانه ی شورای انقلاب فرهنگی به عنوان بازوی کارشناسی شورای مهندسی فرهنگی کشور، در گام نخست تولید نقشه ی مهندسی فرهنگی کشور، مأموریت یافت تا نظام نامه ی تدوین نقشه ی مهندسی فرهنگی کشور را تهیه و اعتباربخشی نماید. این نظام نامه مبتنی بر نتایج طرح پژوهشی مربوط، مباحثات کارشناسی گسترده و عمیق و اعتباربخشی چندگانه تهیه و تولید شده است.»

10. رازنهان، فیروز. همان.

11. داوری اردکانی، رضا. &#171;تأملی در معنی و امکان مهندسی فرهنگی».

نویسنده : سید علی کشفی